

نامہ پڑوسی جنگ جهانی دوم

اسی

شماره ۳
دعاہ ۱۹



Ketabton.com

سخن ما برحق است

در این شماره میخوانید...

سخن سر دبیر..... ۳

زندگینامه هرمان گورینگ..... ۴

اهمیت نفت ایران در دو جنگ جهانی..... ۱۲

نقش چرچیل در قحطی هند..... ۱۸

گاهشمار رایش سوم (دیماه)..... ۲۰

شوالیه های آهنین هیتلر (۱۱)..... ۲۲

کسانی که مایل هستند در این ماهنامه همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.

سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه چاپ نمیشوند.

برای عضویت در انجمن ما با آدرس زیر مراجعه کنید

www.nazicenter.ir

www.nwzicenter.com

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

همکاران این شماره:

مترجم: محمد آهنگری (HIM)

شاهرخ (سورنا)

امید پویان (newnazism)

عادل (N.S.D.A.P)

❖ این ماهنامه تنها با

هدف اطلاع رسانی و

پرداختن به حقایق

پیرامون رایش سوم و

جنگ جهانی دوم

میباشد.

❖ ماهنامه انسی با نژاد

پرستی و نفرت نژادی

مخالف است و به تمام

نژادها و ادیان الهی

احترام میگذارد.

سخن سرد پیر

شاید گفته شود که تولد و مرگ کسی، ده ها سال پیش چه ربط و اهمیتی برای ما دارد در حالی که در حال حاضر روزانه هزاران نفر به دلایل مطلق در حال مرگ هستند.

باید گفت هر چند این تفکرات به خودی خود و ماهیتا مضموم و غلط هستند، ولی گاهی تاثیرات همین افرادی که سال ها پیش در گوشه ای از دنیا آمده اند و رفته اند بسیار موم و چشمگیر می شود، مخصوصا که نام آنها با نام ایران گره خورده و هم داستان شده باشد.

فردی مانند آدولف هیتلر که در دوره خود دوستار مردم ایران بود، با حس علاقه ای که به ملت ایران داشت، بارها حسن نیت خود را به ایران اثبات کرد که در دوره خود بازتابهای مثبتی در اقتصاد، فرهنگ و مردم داشت.

اکنون شاید او نباشد تا زحمات دسترنج خود را ببیند ولی هنوز کسانی هستند که در این خاک و بوم یاد و خاطره او را زنده نگاه می دارند.

زندگینامه هرمان گورینگ

مترجم : محمد آهنگری

هرمان گورینگ (۱۸۹۳-۱۹۴۶) در شهر روزنهایم واقع در ایالت باواریا به دنیا آمد. پدر هرمان گورینگ کارمند دولت و فرماندار بود و مادر او از یک خانواده ی دهقانی به دنیا آمده بود. گورینگ بعدها اعلام کرد که بیشترین خاطرات دوران کودکی اش از زمانی است که در خانه ی پدربزرگش دکتر اپشتین گذرانده بود.

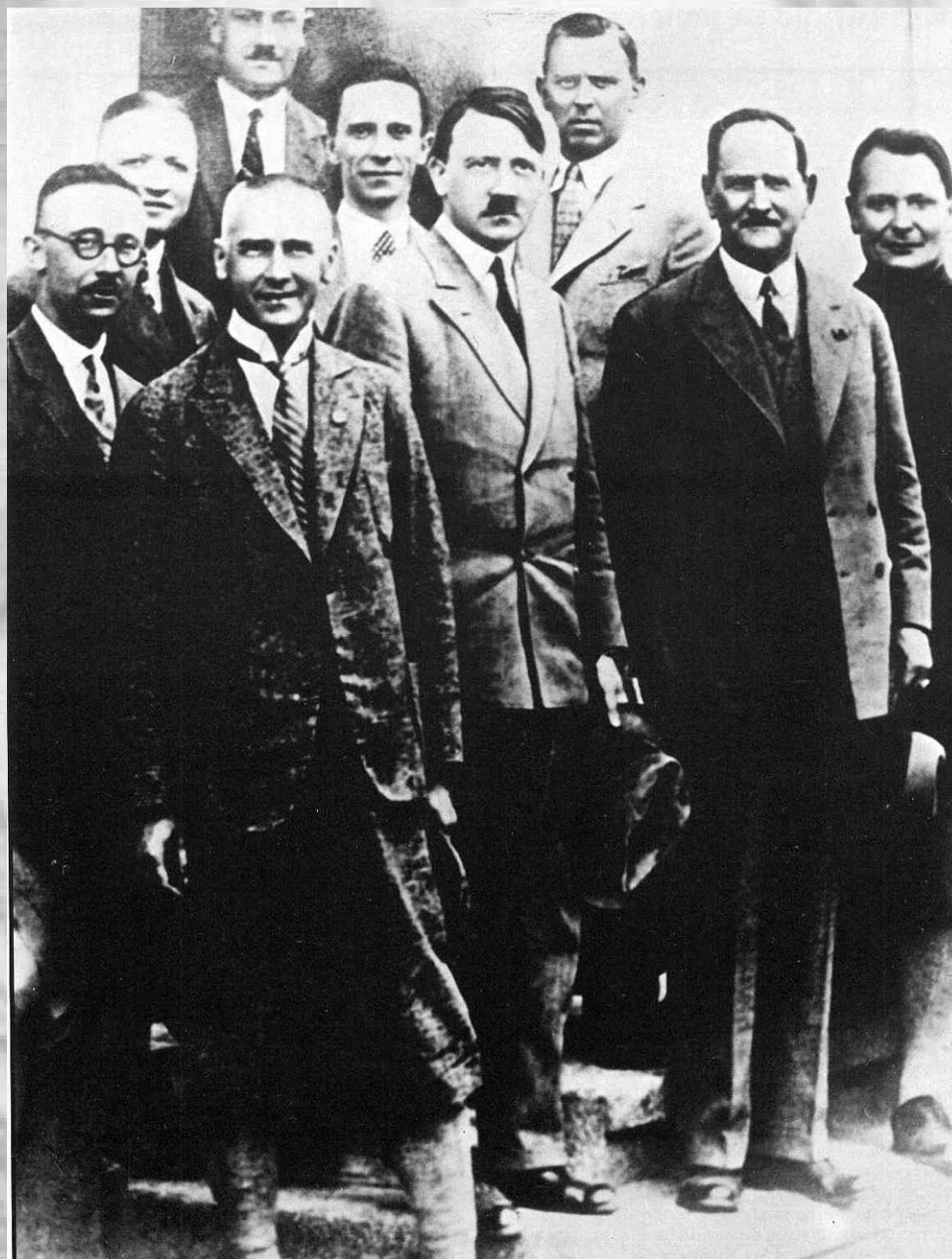
گورینگ ابتدا تحصیلاتش را در خانه و در نزد پدربزرگ و پدر خود آغاز کرد و بعدها به مدرسه ای پسرانه (مخصوص پسرها مثل ایران) رفت و بعد از آن به



دانشکده ی افسری رفت و تحصیلات خود را در آنجا ادامه داد. او تحصیلات خود را در آکادمی "گراس لیترچفرد" در نزدیکی شهر برلین به پایان رساند و بعد از آن در سفری تفریحی به ایتالیا رفت.

طبق گفته ی اطرافیان او، گورینگ فردی شجاع، منطقی و تا حدودی عاطفی بود. او در ۲۰ ژانویه ۱۹۱۴ به عنوان ستوان، برای اولین بار به ارتش راه یافت و در جنگ جهانی اول شرکت کرد اما این تازه آغاز کار او بود. بعد از پایان جنگ جهانی اول و شکست آلمان، گورینگ در باره ی آینده ی خود نا مطمئن بود. او ابتدا تصمیم گرفت که به اسکانديناوی برود. با توجه به چهره ی جذاب و البته شیوه ی برخورد با وقار او که آن را نشانه ی فرهنگ آلمانی و آریایی میدانست، توانست به راحتی به جامعه سوئد راه یابد. در همانجا او با کارین، همسر مطلقه یک افسر سوئدی آشنا شد. او و کارین، هر دو به همدیگر علاقه مند شده بودند و عمق عشق این دو در نامه هایی که بین آنها رد و بدل شده بود دیده میشود.





بعد از مدتی و در سال ۱۹۲۲ زمانی که گورینگ بار دیگر به آلمان بازگشته بود، سخنرانی هیتلر در محکوم کردن عهد نامه ی ورسای را شنید و بدون هیچ اتلاف وقتی به حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان (نازی) پیوست و این شروع داستان زندگی پر پیچ و خم او بود. در فوریه ی ۱۹۲۳ یک ماه بعد از زمانی که ارتش فرانسه و بلژیک منطقه روهر را اشغال کردند هرمان گورینگ با کارین، معشوقه ی خود ازدواج کرد. یک سال بعد کودتای معروف مونیخ که به وسیله ی هیتلر و اعضای حزب نازی برنامه ریزی شده بود، به وقوع پیوست و در نتیجه ی آن هیتلر، گورینگ و صدها تن از اعضای حزب به گلوله بسته شدند ولی گورینگ

که به شدت مجروح شده بود توانست با کمک همسر خود، فرار کند ولی با شدت دردی که داشت و اینکه با توجه به کودتا، نمیتوانست در انظار عمومی حاضر بشود باعث شد تا برای مدت طولانی از مورفین برای تسکین درد خود استفاده کند.



به دلیل شدت زیاد زخم ها، سه سال طول کشید تا او به حالت معمولی و سلامت بازگردد، بلافاصله بعد از آن، با توجه به آشنا بودن گورینگ با ایتالیا به دلیل سفری که در دوران جوانی به ایتالیا داشت، از طرف هیتلر مامور شد تا به ایتالیا برود و تا با موسولینی تماس برقرار کند. بعد از اینکه گورینگ موفق به برقراری تماس با موسولینی نشد، به همراه همسر خود بار دیگر به سوئد رفت و از حزب کناره گیری کرد، او ابتدا تصمیم گرفت که در سوئد بماند ولی بعدها در سال ۱۹۲۷ بار دیگر به آلمان برگشت و دوباره عضو حزب شد در حالی که همسر او با توجه به بیماریش در سوئد ماند.

شاید مهمترین اتفاق برای گورینگ، انتخاب شدن او به عنوان یکی از ۱۲

سوسیالیست برای مجلس رایشتاگ بود. او در ۲۰ می به عنوان یکی از ۱۲ نفری که از حزب نازی به رایشتاگ راه یافته بودند به مجلس رفت.

گورینگ از شاخص ترین افرادی بود که به نزدیک شدن کمپانی های بزرگی مثل "لوفت هانزا" (خطوط مسافربری هوایی آلمان) و "بی ام دابلیو" و هینکل (شرکت هواپیما سازی آلمان) و باس و مرسدس بنز به حزب نازی کمک کرد. او با توجه به نفوذی که بین صاحبان کارخانه ها داشت، توانست مقدمات نزدیک شدن این کمپانی ها به حزب نازی را



با پیشرفت روز افزون حزب نازی و محبوب شدن آن بین مردم آلمان، گورینگ تبدیل به سخنران اصلی حزب در مجلس رایشتاگ شد. در دورانی که حزب دارای ۱۰۷ صندلی در رایشتاگ بود و در حال تبدیل شدن به بزرگترین حزب آلمان بود.

در اکتبر سال ۱۹۳۲ کارین، معشوقه ی گورینگ با توجه به بیماری قدیمی اش در استکهلم درگذشت و این یک ضربه ی بزرگ و نابود کننده به پیکر گورینگ بود.

گورینگ بعدها با توجه به اختیاراتی که به او داده شده بود، با وجود اینکه به وسیله ی عهدنامه ی ورسای تاسیس هرگونه نیروی هوایی از طرف آلمان منع شده بود، لوفت وافه (نیروی هوایی آلمان) را تاسیس کرد که بعدها به عنوان قوی ترین نیروی هوایی جهان شناخته

شد. همچنین او گشتاپو را نیز تاسیس کرد. گورینگ کسی بود که همواره به دنبال مجهز کردن رایش به جدید ترین تکنولوژی ها در تمام زمینه ها بود. اولین کار او تاسیس سازمان تحقیقات تاریخی سلاح ها و ارتش بود که در پیشبرد و اختراعات متنوعی که در لوفت وافه اتفاق افتاد تاثیر بسیار زیادی داشت.



او همچنین سازمان اطلاعات رایش (با گشتاپو اشتباه گرفته نشود) را تاسیس کرد که در طول جنگ جهانی دوم و به خصوص در بخش های شرقی اروپا که در اختیار رایش بود، با اینکه خیلی مشهور نشد و اطلاعات زیادی از این سازمان در دست نیست اما کمک زیادی به شناسایی افراد خرابکار کرد.

در همین دوران و در خلال سالهای ۱۹۳۳ که گورینگ از نفوذ بسیار بالایی در حزب برخوردار بود، منطقه ای حفاظت شده به نام "کارین هال" را در نزدیکی برلین درست کرد که



بعدها خود نیز برای سکونت به این منطقه نقل مکان کرد. کارین هال که نام آن از روی نام همسر مرحوم او کارین گورینگ انتخاب شده بود منطقه ای حفاظت شده از حیات وحش برای انواع حیوانات از جمله بوفالو ها و گوزن ها و دیگر حیواناتی که در آن دوران در خطر انقراض قرار داشتند بود که مورد استقبال زیاد آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نیز قرار گرفت و هیتلر که خود به حیوانات علاقه زیادی داشت از کارین هال زیاد بازدید میکرد. متأسفانه مشکلات و غم حاصل از مرگ کارین، دست از سر هرمان گورینگ بر نمیداشتند و او در سفری که در اکتبر سال ۱۹۳۳ به سوئد داشت، وقتی بر سر قبر همسرش رفت، مشاهده کرد که تعدادی خرابکار که بعد ها مشخص شد از کمونیستهای سوئدی بودند دست به تخریب قبر همسرش زده اند. این واقعه تاثیر

تاثیر بدی بر روی روان گورینگ گذاشت و او تصمیم گرفت که تابوت همسر خود را از سوئد به کارین هال منتقل کند تا او در کارین هال و در آرامش به خواب ابدی برود.



در همین دوران و در خلال سالهای ۱۹۳۳ که گورینگ از نفوذ بسیار بالایی در حزب برخوردار بود، منطقه ای حفاظت شده به نام "کارین هال" را در نزدیکی برلین درست کرد که بعدها خود نیز برای سکونت به این منطقه نقل مکان کرد. کارین هال که نام آن از روی نام همسر مرحوم او کارین گورینگ انتخاب شده بود منطقه ای حفاظت شده از حیات وحش برای انواع حیوانات از جمله بوفالو ها و گوزن ها و دیگر حیواناتی که در آن دوران در خطر انقراض قرار داشتند بود که مورد استقبال زیاد آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نیز قرار گرفت و هیتلر که خود به حیوانات علاقه زیادی داشت از کارین هال زیاد بازدید میکرد.

گورینگ و پیشوا در حال قدم زدن در کارین هال

متأسفانه مشکلات و غم حاصل از مرگ کارین، دست از سر هرمان گورینگ بر نمیداشتند و او در سفری که در اکتبر سال ۱۹۳۳ به سوئد داشت، وقتی بر سر قبر همسرش رفت، مشاهده کرد که تعدادی خرابکار که بعد ها مشخص شد

که خرابکارها از کمونیستهای سوئدی بودند که دست به تخریب قبر همسرش زده اند. این واقعه بار دیگر تاثیر بدی بر روی روان گورینگ گذاشت و او تصمیم گرفت که تابوت همسر خود را از سوئد به کارین هال منتقل کند تا او در کارین هال و در آرامش به خواب ابدی برود.



در میانه ی دهه ی ۳۰ که حزب نازی به قدرت رسیده بود و گورینگ با توجه به علاقه ی پیشوا آدولف هیتلر به او تبدیل به یکی از ارکان مهم حزب شده بود، به عنوان مسئول فعالیت های اقتصادی رایش انتخاب شد و بلافاصله برنامه ی ۴ ساله ی اقتصادی رایش را آغاز کرد. طبق این برنامه ی ۴ ساله، اقتصاد کشور باید به درجه ای از شکوفایی میرسد که دولت بدون مشکل بتواند بر روی ساخت ابزار آلات جنگی و مجهز کردن ارتش تمرکز کند. در همین دوران و در اوج شکوفایی اقتصادی آلمان نازی، بزرگترین دلمشغولی گورینگ همچنان کارین هال بود. گورینگ توانست با توجه به علاقه ی زیاد هیتلر به حیات وحش، او را ترغیب کند که مقداری سرمایه هم برای توسعه ی کارین هال کنار گذاشته شود. در طول سال های ۱۹۳۶ -

تعداد زیادی نمایشگاه و کنفرانس در رابطه با حیات وحش به وسیله ی گورینگ در کارین هال انجام شد که نتایج مثبتی داشت.

در سال ۱۹۳۸ نتیجه ی ازدواج هرمان گورینگ با همسر دومش امی، دختری به نام "ادا" بود که در نوامبر همان سال به وسیله ی کشیش رسمی رایش، لودویگ مولر غسل تمعید شد و نکته ی جالب در این باره، رفتن پیشوا آدولف هیتلر به مراسم، به عنوان پدرخوانده و

دختر گورینگ بود. این به این معنا بود که آدولف هیتلر از آن روز به بعد پدربزرگ ناتنی "ادا" به حساب می آمد.



در همین دوران که با تسویب قوانین نورمبرگ، تقریباً مبارزه ی رایش سوم با یهودی ها شکلی رسمی به خود گرفته بود، گورینگ همواره نظری متفاوت نسبت به دکتر گوبلز، طراح اصلی این مبارزات داشت. گوبلز اعتقاد داشت که یهودیان باید به طور کامل از آلمان اخراج شوند در حالی که گورینگ اعتقاد داشت که تنها آن دسته از یهودیانی که در



در اقتصاد دخالت دارند باید کنار زده شوند. با این حال که در پایان نظریات دکتر گوبلز در این باره به وسیله ی پیشوا پذیرفته شد، اما این یک حقیقت بود که یهودیان در آن دوران بین مردم اروپایی، از کمترین میزان محبوبیت برخوردار بودند و در نتیجه پیشنهاد دکتر گوبلز از نظر مردم نیز قابل قبول تر بود.

با شروع سال ۱۹۳۹ و اشغال کشور چک اسلواکی به وسیله ی آلمان نازی، طبق نوشته های شخصی گورینگ که بعدها یافت شد، او از لحاظ سیاسی در تقابل با هیتلر بود. بر خلاف نظر هیتلر، او مخالف

اشغال چک اسلواکی به وسیله ی رایش سوم بود و اعتقاد داشت که این عمل نتیجه ی منفی برای رایش در وجه بین المللی دارد.

با آغاز جنگ، گورینگ با توجه به موفقیت های زیاد لوفت وافه همچنان از شخصیت های محبوب آدولف هیتلر بود. با وجود اینکه لوفت وافه در شکست نیروی هوایی بریتانیا نا موفق بود، اما به لطف پیروزی های فراوانش در فرانسه و دیگر جبهه ها، او که تصور میکرد ارتش آلمان تقریباً جنگ را پیروز شده بار دیگر به سراغ دل مشغولی همیشگی خود رفت و تصمیم به کار کردن بیشتر بر روی کارین هال گرفت. او شروع به جمع آوری آثار هنری مختلف از کشور هایی مانند فرانسه و چک و اتریش و غیره کرد و آنها را در ویلای مرکزی کارین هال که محل جلسات و ملاقات و همینطور

سکونت گورینگ بود قرار داد. در تاریخ ۱۹ جولای سال ۱۹۴۰ روزی که هیتلر به بریتانیا پیشنهاد صلح داد گورینگ که از اصلی ترین افرادی بود که همواره به دنبال صلح بین آلمان و بریتانیا بود با ارتقاء درجه، به رایش مارشال رسید.



گورینگ همینطور به شدت مخالف عملیات باربوسا بود و اعتقاد داشت که این عملیات و باز کردن مرزهای شوروی ضربه ی جبران ناپذیری به پیکره ی اقتصادی رایش میزند.

در ۲۲ جون سال ۱۹۴۱ زمانی که آلمان به طور رسمی به شوروی حمله کرد و وارد خاک شوروی شد، بر کسی پوشیده نبود که لوفت وافه چه از لحاظ تاکتیکی و چه از لحاظ نیرویی از نیروی هوایی شوروی بسیار قوی تر بود. در هفته های اول حمله به شوروی، لوفت وافه با بمب باران های فراوان خود زمینه های پیشرفت نیروی زمینی آلمان را فراهم



می کرد و آنها با سرعت رعد به طرف مسکو در حرکت بودند. هرمان گورینگ تقریباً تمام تابستان این سال را در پروسیای شرقی بود و در نزدیکی جبهه ی جنگ قرار داشت اما وضعیت بد جسمانی و مریضی او در همین دوران باعث شد که لوفت وافه شروع به افت کردن کند. در دسامبر همین سال زمانی که ارتش ژاپن به پرل هاربر حمله کرد آمریکا نیز به طور رسمی به صف متفقین پیوست و این به آن معنا بود که لوفت وافه باید خود را برای نبرد در یک جبهه ی دیگر آماده کند.

با نزدیک شدن به ماه می و تسلیم شدن نیروهای آلمانی در استالینگراد، روند سقوط نیروهای آلمانی آغاز شد و از طرفی نیروهای هوایی انگلیسی شروع به بمب باران شهرهای آلمان کرده بودند و از طرف دیگر نیروهای آمریکایی به خاک آفریقا رسیده بودند.

در ژانویه ی ۱۹۴۳ زمانی که نیروهای آمریکایی و انگلیسی

شروع به بمب باران برلین پایتخت آلمان کردند، لوفت وافه که در اختیار گورینگ بود نتوانست جوابی به این حملات بدهد و با از دست دادن هواپیماها و خلبانانش روز به روز ضعیف تر میشد، با وجود اینکه همچنان گورینگ به عنوان یک شخص بزرگ و البته محبوب در بین مردم بود، اما کم کم از طرف هیتلر و دیگر رهبران مورد سرزنش قرار گرفت و روند سقوط او از قدرت شروع شد.





هرمان گورینگ در دادگاه نورنبرگ

با شروع سال ۱۹۴۴ بمب باران های شهر ها و مناطق صنعتی آلمان به وسیله ی انگلیس و آمریکا روز به روز بیشتر میشد و مناطق بیشتری از آلمان نابود می شد و از طرفی دیگر ارتش سرخ لحظه به لحظه بیشتر در خاک آلمان نفوذ میکرد و در نتیجه پروژه های لوفت وافه همه نابود شدند و گورینگ و نیروی هوایی او دیگر چیزی برای عرضه نداشت و تا نابودی پیش رفت.

با حتمی شدن شکست آلمان در جنگ، گورینگ ۵۲ ساله خود را تسلیم ارتش ۳۶ زمینی آمریکا کرد و در همین زمان هیتلر تمام درجات و سمت هایی که به او داده بود را از او خلع و گورینگ را یک خائن به رایش و مردم آلمان دانست. سه روز بعد، ارتش ۳۶ او را به ارتش هفتم تحویل داد و گورینگ در آنجا با ژنرال اسپارتز فرمانده ی نیروی



فهرستی ملاقاتی دوستانه کرد. در همین زمان او ابتدا به لوکزامبورگ فرستاده شد. در تاریخ ۱۲ آگوست ۱۹۴۵ با توجه به مشکلات جسمی و مریضی او به نورمبرگ منتقل شد. ۲۰ نووامبر سال ۱۹۴۵ دادگاه نورمبرگ آغاز شد و این دادگاه که بیش از ۱ سال طول کشید در تاریخ اول اکتبر سال ۱۹۴۶ گورینگ را به دلیل چیزی که جنایت جنگی نام داشت محکوم به مرگ کرد و همینطور او را یکی از مسئولین مرگ

اهمیت نفت ایران در دو جنگ جهانی

نویسنده: شاهرخ (سورنا)



پس از آن که نفت، که تا آن زمان به عنوان سوخت برای روشنایی به کار برده می شد، در به کار انداختن ماشین مورد استفاده قرار گرفت و به یک عنصر مهم و اساسی در اقتصاد جهان تبدیل شد. به خصوص از آغاز قرن بیستم به طور روز افزونی بر اهمیت مصرف نفت در صنایع و در وسایط نقلیه افزوده شد. آغاز توجه به نفت، به عنوان یک عنصر مهم نظامی و استراتژیکی، به سال های بعد از سال

۱۹۱۳ م، ۱۲۹۲ ش، باز می گردد، هنگامی که انگلستان تصمیم گرفت که کشتی های جنگی خود را از سیستم ذغال

سوز به موتورهای نفت سوز تبدیل کند.

ر رأس سیاست نفتی انگلستان در ابتدا دو نفر نقش اساسی و مهمی را ایفا کردند. این دو نفر، لردفیشر و وینستون چرچیل بودند. لردفیشر همان کسی بود که در سال ۱۹۰۴ م. «۱۲۸۳ ش.» طرح تبدیل کشتی های جنگی ذغال سوز انگلیسی را به نفت سوز برای بررسی به کمیته ی سلطنتی مأمور به این کار ارایه داد. لرد فیشر جمله ی مشهوری دارد که می گوید « قدرت نفتی



دریادار لورد فیشر



وینستون چرچیل

یعنی قدرت جهانی». د در کنار لردفیشر شخص دیگری قرار داشت به نام وینستون چرچیل. وی همان کسی بود که در سال های قبل از جنگ جهانی اول در رأس وزارت دریا داری انگلستان قرار گرفت و تئوری های لرد فیشر را به اجرا درآورد.

تبدیل کشتی های ذغال سوز به نفت سوز، انگلستان را، که دارای بزرگ ترین نیروی جنگی و تجاری دریایی زمان بود، بر آن داشت که توجه مخصوصی به موضوع نفت مبذول دارد. انگلستان به زودی به اهمیت نفت جهت ادامه و کنترل راه های دریایی، که خود عامل اصلی نگهداری و کنترل امپراتوری انگلستان بود، پی برد.



آرتور کلیفورد هارتلی مهندس ارشد شرکت نفت انگلیس و

ایران

قبلاً در سال ۱۸۸۲ م. «۱۲۶۲ ش.» آدمیرال فیشر، کسی که تشکیلات نیروی دریایی انگلستان را به وجود آورده بود، اعلام کرد که نفت قدرت جنگ کشتی های جنگی را در حدود ۵۰ درصد افزایش می دهد. اما جستجو برای منابع نفت در سراسر امپراتوری وسیع انگلستان با شکست روبرو شد. بهترین منطقه حاصلخیز نفت در جهان برای انگلستان ایران بود، پس برای جبران این کمبود انگلستان اقدام به تأسیس کمپانی های نفتی هم چون رویال دوچ و کمپانی نفت ایران و انگلیس کرد که این دو کمپانی پایه های قدرت نفتی انگلستان در جهان را بنا گذاشتند. با استفاده از قدرت نظامی و با توسل به فشار دیپلماسی، همه جا دولت انگلستان این دو شرکت به ظاهر خصوصی را جهت به دست آوردن امتیازات نفتی در کشورهای مختلف جهان یاری می کرد. این دو کمپانی در حقیقت بازوهای اختاپوسی امپراتوری انگلستان را در استعمار و استثمار سایر کشورهای جهان یاری می کردند.

دولت انگلستان به خصوص خیلی زود به اهمیت و آینده ی درخشان صنعت نفت در ایران پی برد و خیلی قاطع و سریع اقدام به خرید سهام شرکت نفت ایران و انگلیس کرد. به طوری که در زمان آغاز بهره برداری از اولین چاه نفت در ایران، از طریق دولت انگلستان بود، آن دولت نه تنها به منبع مطمئن و سرشار نفت برای تأمین سوخت نیروی دریایی خود به طور رایگان دست یافته بود، بلکه از این راه منبع درآمد عظیم مالی نیز برای خود ایجاد کرده بود. چرچیل در نطق خود در مجلس عوام انگلستان، در تاریخ ۱۷ ژوئیه ی ۱۹۱۳ م. «۲۷ خرداد ۱۲۹۲ ش.» اظهار داشت: «ما می خواهیم منابع نفتی خود را تا جایی که ممکن است در سرزمین های تحت کنترل یا تحت نفوذ انگلستان و به خصوص در مناطقی که در کنار راه های دریایی و اقیانوس ها قرار داشته و حمایت و دفاع از آن ها به وسیله ی نیروی دریایی (انگلستان) به بهترین وجهی ممکن باشد، تحت کنترل خود در آوریم».

همچنین چرچیل در مورد تأمین منابع سوختی برای نیروی دریایی انگلستان و سرمایه گذاری در صنعت نفت ایران می گوید:

«کل درآمدی که «از این سرمایه گذاری» به دست خواهد آمد و امکانات درآمدهای بعدی از این سرمایه گذاری به قدری زیاد است که نه تنها کافی خواهد بود تا تمامی برنامه های ایجاد نیروی دریایی انگلستان و ساختن کشتی های جدید، چه کوچک و چه بزرگ، برای این منظور و تمامی مخارج ایجاد تأسیسات نفتی قبل از جنگ را تأمین کند، بلکه ما را قادر خواهد ساخت تا ادعا کنیم که نیروی دریایی عظیم انگلستان که در سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۲ م. «۱۲۹۲ - ۱۲۹۰ ش.» ایجاد شده است و قدرت مندترین نیروی دریایی در سال های نامبرده در مقایسه با نیروی دریایی سایر دول نیز هست، حتی بدون پرداخت یک پنی از طرف مالیات دهندگان انگلیسی به وجود آمده است».



با شروع جنگ جهانی اول و در طی جریان نبردهای آن، اهمیت سوق الجیشی نفت، به عنوان یک عنصر مهم نظامی و اقتصادی، هر روز به وضوح بیشتری آشکار می شد. در سال ۱۹۱۷ م. «۱۲۹۶ ش.» کلمانسو نفت را «خون جبهه ی جنگ که پیروزی در نبرد را باعث می شود» نامید.

کلمانسو در تقاضای کمک از ایالات متحده ی آمریکا برای ارسال مواد سوختی تأکید می کند:

«... تنها عدم توانایی ما در تأمین بنزین مورد نیاز، باعث از کار افتادن کل ارتش خواهد شد ...».

لدنورف در خاطرات خود اعتراف می کند که یکی از دلایل اصلی آتش بس ژنرال های آلمانی (در جنگ جهانی اول) همانا احتمال کمیاب شدن مواد نفتی بوده است. به علت توسعه ی خارق العاده ی نیروهای موتوریزه ی زمینی و هواپیماهای جنگی و شکاری و توسعه ی زیر دریایی ها و کشتی های جنگی و تجاری،

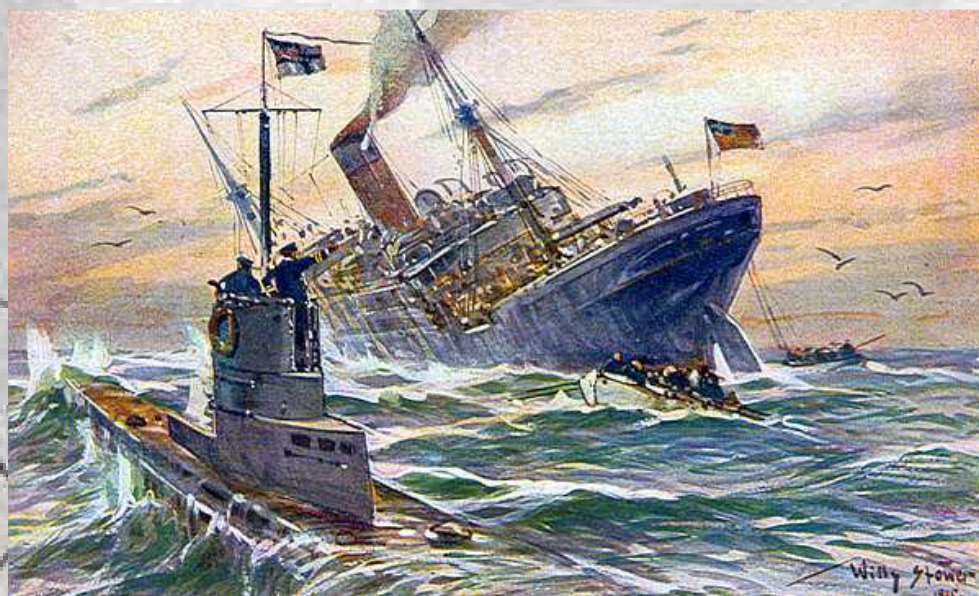
استفاده از مواد نفتی در صنایع نظامی و به خصوص در مورد وسایل حمل و نقل، که خود هر روز اهمیت بیشتر و به سزایی جهت رساندن و ساز و برگ

اریخ لندروف ۱۸۶۵ - ۱۹۳۷ ، ژنرال پروسی و فرمانده ی جنگ در جبهه ی شرق. او بعداً در حقیقت فرمانده ی جنگ در سراسر آلمان شد. بعد از شکست آلمان و خاتمه ی جنگ جهانی اول او از مقامش خلع گردید.

نیروهای تقویتی و کمکی به میدان نبرد پیدا می کرد، نفت به عنوان عامل اساسی جهت ادامه ی نبرد در طی جنگ جهانی دوم شناخته شده بود و پیروزی بستگی کاملی به وجود نفت و مشتقات حاصل از آن داشت. بدون اغراق می توان ادعا کرد که عدم دسترسی به این ماده ی حیاتی توقف کامل ماشین جنگ را به دنبال می آورد.

با شناخت این موضوع، طرفین متخاصم، یعنی متفقین و دولت های محور، هر کدام کوشش فراوانی برای به تصرف در آوردن هر چه بیشتر مناطق نفتی کردند. در عین حال بمباران چاه ها و منابع نفتی دشمن در درجه ی اول اهمیت عملیات قرار داشت. موقعیت متفقین و دولت های محور در مورد در اختیار داشتن این ماده ی سرنوشت ساز متفاوت بود:

ایالات متحده ی آمریکا صاحب صنایع نفتی توسعه یافته و ذخایر ارزنده ای بود که این کشور را از نظر تولید و مصرف مواد نفتی خود کفای می کرد. اما نکته ی اساسی در این بود که حمل این مواد از ایالات متحده ی آمریکا به اروپا و آسیا، یعنی به میدان نبرد، به علت بعد مسافت، فقدان تانکرهای نفت کش و خطر غرق آن ها توسط نیروی دریایی متحدین، حداقل در سطح وسیع، تقریباً غیر ممکن بود. به عبارت دیگر، حتی اگر بعد مسافت هم در نظر گرفته نشود، هر گاه تانکر کافی جهت حمل نفت در اختیار متفقین بود، باز هم حمل این ماده گران بها از قاره ی آمریکا به اروپا و آسیا جهت تأمین احتیاجات سوختنی متفقین، فقط تحت شرایط سخت و قبول خسارت های غیر قابل جبران عملی بود که برای متفقین قابل تحمل نبود. امپراتوری وسیع انگلستان دارای هیچ گونه منابع نفتی نبود «به غیر از چاه های تقریباً بدون اهمیت در کشور برمه». دولت انگلستان برای این که این کمبود را برطرف کند، سعی داشت که هر چه بیشتر منابع خاورمیانه را تحت کنترل خود نگه دارد.



روی هم رفته متفقین، یعنی ایالات متحده ی آمریکا، شوروی و انگلستان «با توجه به چاه های تحت کنترل خود در ایران، عراق، قفقاز و غیره» قسمت اعظم تولید نفت دنیا را در دست داشتند. شوروی، که در حدود ۱۱٪ تولید جهانی را در اختیار داشت و از ورود مواد نفتی بی نیاز بود.

دولت های محور البته در موقعیت مناسبی نظیر متفقین قرار نداشتند. کل تولیدات نفتی آلمان در سال ۱۹۴۱ م. «۱۳۲۰ ش.» به چهار میلیون تن می رسید و ایتالیا فقط ۴۰۰ هزار تن تولید سالیانه داشت. چاه های نفت رومانی با تولید سالیانه ی پنج میلیون تن یک منبع تولیدی ممکن و در ضمن مهم ترین ذخیره ی نفتی آلمان و ایتالیا را تشکیل می دادند. چاه های نفت رومانی در مقابل حملات دشمن به آسانی آسیب پذیر بودند. البته در آلمان نیز وضعیت دفاعی صورت بهتری نداشت. بمباران چاه ها و تأسیسات و انبارهای نفتی آلمان به زودی این کشور را در وضع بحرانی شدیدی از نظر تأمین سوخت قرار داد. اهمیت این موضوع به حدی بود که در سال ۱۹۴۱ م. «۱۳۲۰ ش.» در انگلستان اعتقاد بر آن بود که ادامه ی بمباران چاه ها و انبارها و تأسیسات نفتی آلمانی ها شکست سریع هیتلر را به دنبال خواهد داشت، بدون آن که حمله ی نظامی مستقیم و پیاده کردن قوا در خاک آلمان و متصرفات آن کشور در اروپا اصولاً لازم شود. آلمانی ها برای جبران کمبود نفت و تأمین منابع قابل اعتماد برای یک جنگ طولانی، به جستجوی نفت در سایر مناطق پرداختند. از آن جمله می توان حمله ی آنها را به قفقاز نتیجه ی نیاز آنها به منابع نفت این منطقه تعبیر کرد.



به دنبال کوشش در جهت دست یابی به منابع نفتی در جهان، نفت ایران اهمیت بیشتری یافت. چاه های نفت ایران در حدود ۱۰/۵ میلیون تن نفت در سال تولید می کردند ۱۹۴۱ م. «۱۳۲۰ ش.» این در حدود ۳۰ درصد بیشترین مجموعه ی تولیدات جهانی بود «به غیر از تولیدات نفتی در شوروی و آمریکا که مجموعه تولید جهان در حدود

بمباران پالایشگاه های آلمان توسط انگلیس

۲۸۰ میلیون تن در سال بود. از این مقدار ۲۲۰ میلیون تن در ایالات متحده ی آمریکا و ۳۰ میلیون تن در روسیه ی شوروی تولید می شد.»

تولید این چاه های نفت، تحت کنترل کامل دولت انگلستان قرار داشت. بی دلیل نبود که انگلستان نسبت به هر نوع توسعه و نفوذ آلمان در این منطقه عکس العمل شدید نشان می داد. آلمان و ایتالیا در سیاست مربوط به خاورمیانه ی خود در مورد منابع نفت این منطقه اهمیت خاصی قایل بودند؛ هر چند آن ها در مورد تقسیم این منابع ذی قیمت نفتی، به خصوص در ایران، اتفاق نظر نداشتند. سفیر آلمان در تهران در مورد مذاکراتی که بین وی و سفیر ایتالیا روی داده بود گزارش می دهد:

«سفیر ایتالیا چندین بار به من تأکید کرد که ایتالیا منافع زیادی در مورد نفت ایران دارد و همه ی قدرت خود را به کار خواهد گرفت تا امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را ملغی کند و در قرار دادهای آینده سهمیه ای از این نفت که برای ایتالیا جنبه ی حیاتی دارد، به دست آورد. به نظر می آید که ایتالیا راه حل منطقی را در ایجاد یک شرکت نفت ایتالیایی می داند که جانشین شرکت نفت انگلیس در ایران گردد». آلمان نیز معتقد بود که ایران خارج از منطقه ی جهان غرب است و بنابراین خود را در مقابل متعهد نمی دید که منطقه ی نفت ایران را با ایتالیا تقسیم کند. در یک گزارش که سفیر ایتالیا از تهران به رم فرستاده است می نویسد که آلمان به دولت ایران پیشنهاد همکاری در مورد نفت جنوب را داده است. این همکاری برای موقعی است که ایران امتیاز نفت انگلستان را ملغی شده اعلان داشته و صنعت نفت را خود به دست گیرد.

این گزارش نگرانی بی حدی را در ایتالیا به وجود آورد، تا جایی که سفیر ایتالیا در برلین با مقامات آلمانی ملاقاتی به عمل آورده و در مورد سیاست نفتی آلمان در ایران توضیح می خواهد. مقامات آلمانی ضمن تأیید منافع آلمان در نفت ایران در مورد پیشنهاد ذکر شده در گزارش سفیر ایتالیا در تهران اظهار بی اطلاعی می کند. سفیر ایتالیا در آلمان مؤکداً به آلمانی ها گوش زد می کند که ایتالیا بیشتر از آلمان در منابع نفتی ایران صاحب منافع است.



اشغال ایران در اوت ۱۹۴۱ م. «شهریور ۱۳۲۰ ش.» به اهمیت چاه های نفت ایران باز هم افزود. اهمیت سوق الجیشی این چاه های نفت را از نظر متفکین می توان بدین صورت بیان داشت.

الف) در صورتی که دولت های محور موفق به تصرف چاه های نفت ایران می شدند نه تنها می

توانستند احتیاجات نفتی خود را تأمین کنند، بلکه متفکین را هم از منبع اصلی تولید نفت خود در خاورمیانه محروم می ساختند.

ب) تمامی قدرت نظامی متفکین در خاورمیانه و خاور نزدیک، آفریقا و حتی بعداً در مدیترانه و ایتالیا، متکی به نفت ایران بود.

ج) ارسال کمک های نظامی عظیم ایالات متحده ی آمریکا و انگلستان به روسیه ی شوروی از راه ایران بدون وجود منابع نفتی در این کشور، که جهت استفاده ی وسایط نقلیه مورد نیاز بود، غیر ممکن می شد.



نیروهای انگلیسی در ایران

د) برای ارتش های متفقین، که در این بخش از جهان درگیر بودند، منابع نفتی ایران به آسانی و بدون نیاز به وسایل حمل و نقل و مشکلات ناشی از آن، قابل بهره برداری بود.

ه) چاه های نفت و راه های حمل و نقل آن از حوزه ی عملیات بمباران دشمن به دور بوده و برای دشمن امکان آسیب رسانیدن به آن وجود نداشت.

و) نفت ایران بدون استفاده از تکنیک پیچیده و بدون احتیاج به نیروی کار زیاد استخراج می شد. در سال ۱۹۴۷ م. «۱۳۲۶ ش.» در ایران به عنوان مثال از یک دو جین چاه نفت روزانه مقداری معادل ۲۸۰۰۰ تن نفت استخراج می کردند. در مقایسه با این تولید، استخراج نفت از چاه های مشابه در آمریکا به ۶۱۰ تن و در دریای کارائیب به ۸۵۰ تن در روز می رسید.

ز) موضوع قابل توجه در مورد نفت ایران آن بود که کار تولید، بازاریابی و فروش آن در کنترل کامل دولت انگلستان قرار داشت. با استفاده از این موقعیت، دولت انگلستان «و در نتیجه دول متفق انگلستان» قادر بودند بدون کوچک ترین توجهی به خواست ها و برنامه های دولت ایران، چاه های نفت این کشور را بدون هر گونه حد و مرزی مورد بهره برداری قرار داده و تولیدات آن را بدون پرداخت وجهی به مصرف نیازهای خویش برسانند. گردانندگان شرکت نفت ایران و انگلیس با وجود درخواست صریح مسئولان دولتی ایران برای بازدید و کنترل مقدار تولید و فروش شرکت نفت و بر خلاف مفاد صریح امتیاز نامه ی نفت، از ارایه ی دفاتر شرکت به مقامات ایرانی خودداری می کردند تا بدین وسیله مجبور به پرداخت بهایی برای نفت مصرفی خود نباشند. بدین وسیله متفقین با استخراج سرسام آور و نامحدود نفت از چاه های ایران و بدون پرداخت بهای آن صدها میلیون تومان از منابع ملت ایران را به غارت بردند.

متفقین با در پیش گرفتن سیاست استخراج نامحدود نفت از چاه های ایران و تأمین نیازهای سوختی ارتش های خود به طور رایگان از نفت ایران، ضمن چپاول ثروت ایران، از مخارج ماشین جنگی خود به طرز فاحشی کاستند. به عبارت دیگر، مردم ایران، علاوه بر اینکه خود با قحطی، گرسنگی و عدم رفاه اجتماعی دست به گریبان بودند، می بایست مخارج جنگ متفقین را نیز می پرداختند.



نقش چرچیل در قحطی هند

تهیه و تنظیم : امید پویان

در سال ۱۹۴۳، در بحبوحه جنگ جهانی دوم در لندن کابینه جنگی دولت بریتانیا برای رسیدگی به وضعیت مستعمره اش هند که با قحطی شدیدی دست و پنجه نرم می کرد، تشکیل جلسه می دهد. میلیون ها تن هندی به خصوص

چرچیل در هند، بزرگترین جنایتکار تاریخ هند شناخته می شود

در بنگال شرقی گرسنه هستند. لئوپلد لروی، وزیر امور هندوستان و فیلد مارشال سر آرچیبالد واول، که کمی بعد به عنوان نایب الحکومه هند منصوب شد، درباره ی نحوه ی انتقال مواد غذایی بیشتر به این کشور مشورت می کنند ولی وینستون چرچیل نخست وزیر آتشین مزاج وقت، در مقابلشان قرار می گیرد.

سر واول در یادداشت هایش در مورد این جلسه می نویسد: «شاید وینستون درست بگوید که گرسنگی بنگالی ها _ که به هر حال دچار سوء تغذیه هستند _ کمتر از گرسنگی یونانی های خوش بنیه جدی است ولی او به احساس مسئولیتی که در این کشور نسبت به کل امپراطوری وجود دارد توجه لازم را ندارد».

حدود سه میلیون هندی در قحطی سال ۱۹۴۳ که بزرگترین قحطی تاریخ این کشور است جان خود را از دست دادند. بیشتر تلفات در بنگال اتفاق افتاد. مادوسری مخرجی که یک خبرنگار هندی است اخیرا در کتاب تکان دهنده جدیدی به نام سیاست پنهان چرچیل که نوشته صریحا سیاست های چرچیل را مسبب اصلی این واقعه می داند.

این کتاب تحقیقی مستند و جالب توجه در مورد واقعه ای است که بی شک باید به عنوان یکی از ننگین ترین صفحات تاریخ خونین امپراتوری بریتانیا به حساب آید. به گفته مخرجی علت اصلی کمبود مواد غذایی در هند صادرات وسیع آن برای تامین نیازهای متفقین و خود انگلیس بوده است.

بین ماه های ژانویه و ژوئیه سال ۱۹۴۳ و در حالی که قحطی در هند شروع شده بود این کشور بیش از ۷۰ هزار تن برنج صادر کرد. این مقدار برای زنده نگهداشتن ۴۰۰ هزار نفر برای مدت یکسال کفایت می کرد.

چرچیل به بهانه کمبود کشتی با تقاضای صدور مواد غذایی به هند مخالفت کرد، آن هم در حالی که کشتی هایی بودند که با عبور از هند از استرالیا به اروپا گندم می بردند تا برای مصرف آینده انبار شود!

با کاهش واردات، قیمت ها به شدت افزایش یافت و محترکران دست به کار شدند. به علاوه چرچیل در سواحل بنگال، سیاست «زمین سوخته» را اعمال کرد که به سیاست دانیل معروف شد. دلیل این امر این بود که او بیم داشت که ژاپنی ها در این مناطق نیرو پیاده کنند. در نتیجه مقامات قایق ها را که وسیله حیاتی ارتباطی منطقه بودند از آنجا منتقل کردند و پلیس ذخایر برنج را مصادره یا نابود کرد.



مرم قحطی زده هند

در آن برنج پخته شده بود گدایی می کردند. کودکان برگ درختان مو و هر نوع ریشه ای که قابل خوردن بود و می افتند را میخوردند.

آنهایی که جان سالم به در بردند مردانی بودند که برای کار به کلکته رفتند و یا زنانی بودند که با روی آوردن به روسپیگری توانستند خود و خانواده ی خود را از گرسنگی نجات دهند. موخرجی می نویسد: «مادران به جنایتکاران تبدیل شده بودند و دختران زیباروی دهکده ها به روسپیان و پدران به قاچاقیان دخترانشان!».



قحطی بلاخره زمانی به پایان رسید که در آخر سال، بازماندگان محصول برنجشان را درو کردند. اولین محموله های گندم و جو تنها در ماه نوامبر به مردم گرسنه رسید. و تا آن موقع ده ها هزار نفر تلف شده بودند. در طول پاییز ۱۹۴۳ ذخایر غذایی و مواد بریتانیا برای جمعیت ۴۷ میلیون نفری آن _ که ۱۴ میلیون کمتر از جمعیت بنگال بود _ به ۵/۱۸ تن می رسید.

موخرجی با صراحت خاصی می نویسد: «در آخر، مسئله چندان به نژاد پرستی مربوط نمیشد، بلکه موضوع عدم توازن ذاتی قدرت موجود در هرم اجتماعی داروینی بود که بیان می کند چگونه بروز قحطی در هند قابل تحمل است اما جیره بندی نان در بریتانیای در حال جنگ، محرومیتی غیر قابل تحمل به حساب می آمد.».

برای آنهایی که از وقایع عصر حاضر متاسف هستند توصیه اکید می شود که این کتاب را مطالعه کنند تا از خاصیت شوم استعمار و علی الخصوص سیاست های استعمارگران بریتانیایی مانند چرچیل آگاه گردند.

گاهشماری رایش سوم در دی ماه

تهیه و تنظیم: عادل (N.S.D.A.P)

۲ دی ۱۳۱۹ برابر با ۲۳ دسامبر ۱۹۴۰

انتصاب آنتونی ایدن به سمت وزیر امور خارجه انگلیس، سیاستمداری زیرک، سیاستمداری که به دلیل علاقه بسیار زیاد به خاورمیانه تمام این منطقه و به خصوص ایران را به خوبی می شناخت.

۲ دی ۱۳۲۰ برابر با ۲۳ دسامبر ۱۹۴۱

ورود چرچیل به آمریکا دو هفته پس از ورود رسمی آمریکا به جنگ و مذاکره برای تولید تسلیحات و سرنوشت جنگ. در این دیدار روزولت به چرچیل وعده داد تا بهترین و جدیدترین تسلیحات را در اختیار سربازان انگلیس قرار دهد.

۳ دی ۱۳۲۵ برابر با ۲۴ دسامبر ۱۹۴۶

۸۰۰ هزار عضو عادی حزب نازی مورد عفو اشغالگران متفقین قرار گرفتند.

۳ دی ۱۳۲۷ برابر با ۲۴ دسامبر ۱۹۴۸

هیدکی توجو نخست وزیر ملی گرای ژاپن و شش تن از همکارانش در توکیو اعدام شدند.

۴ دی ۱۳۲۰ برابر با ۲۵ دسامبر ۱۹۴۱

در این روز جزیره هنگ کنگ به دست ژاپن تصرف شد. با این اتفاق راه برای پیشروی ارتش ژاپن به طرف سرزمین های جنوب شرقی آسیا هموار گردید.

۶ دی ۱۳۲۱ برابر با ۲۷ دسامبر ۱۹۴۲

آزمایش نخستین موشک هدایت شونده ساخت دکتر ورنر فون براون.

۱۰ دی ۱۳۲۱ برابر با ۱ ژانویه ۱۹۴۲

نیروهای امپراتوی ژاپن شهر مانیل در فیلیپین را تصرف کردند.

۱۵ دی ۱۲۹۸ برابر با ۵ ژانویه ۱۹۱۹

حزب کارگران آلمان (D.A.P) توسط درکسلر به همراه گوتفرید فدر و دیتریچ اکارت و کارل هارر و بیست کارگر دیگر از راه آهن مونیخ تاسیس شد.

۱۸ دی ۱۳۱۴ برابر با ۸ ژانویه ۱۹۳۵

افزایش بی سابقه ۱۰۴ درصد تولید فولاد و خودکفا شدن آلمان از واردات فولاد از روسیه، در نخستین سال صدراعظمی

۲۱ دی ۱۳۲۱ برابر با ۱۱ ژانویه ۱۹۴۲

آغاز پیشروی و تصرف جزایر هند شرقی هلند توسط ارتش امپراتوری ژاپن.

۲۳ دیماه ۱۳۲۲ برابر با ۱۳ ژانویه ۱۹۴۳

پایان نبرد استالینگراد؛ عقب نشینی ارتش آلمان از جبهه و شهر استالینگراد و آغاز پیشروی ارتش شوروی به سمت مرزهای آلمان.

۲۴ دی ۱۳۲۲ برابر با ۱۴ ژانویه ۱۹۴۳

آغاز کنفرانس کازابلانکا در مراکش با حضور چرچیل و روزولت، اهداف این کنفرانس نحوه تدارکات و کمک رسانی به روسیه، تصرف سیسیل از جزایر مهم ایتالیا، حمله به فرانسه و بمباران جبهه های متحدین توسط آمریکا از اهداف نهایی این کنفرانس که به مدت ده روز طول کشید، بودند.

۲۵ دی ۱۳۲۰ برابر با ۱۵ ژانویه ۱۹۴۱

حمله نیروهای انگلیسی از سودان و کنیا به حبشه و اریتره و جنگ بر ضد قوای ایتالیا.

۲۶ دی ۱۳۳۲ برابر با ۱۶ ژانویه ۱۹۴۴

شورای مشورتی اروپا پیشنهاد کرد بعد از شکست آلمان نازی این کشور به چند منطقه تجزیه شود تا دیگر هیچ گاه نتواند قدرت سابق خود را بدست آورد.

۲۸ دی ۱۳۱۵ برابر با ۱۸ ژانویه ۱۹۳۶

سه سال پس از صدراعظمی پیشوا آدولف هیتلر، مبارزه دولت ناسیونال سوسیالیسم با سیاست های استعماری انگلیس و فرانسه و سلطه طولانی این دولت ها بر کشورهای خاورمیانه و آفریقا آغاز شد.

۳۰ دی ۱۳۲۰ برابر با ۲۰ ژانویه ۱۹۴۱

تمامی کسانی را که در دوره رضاخان، به دلیل تمایل به کشورهای استعمارگر انگلیس و شوروی (به دلیل تمایل رضاخان به آلمان نازی و پیشوا آدولف هیتلر) به دستور وی از کار برکنار شده بودند، توسط نیروهای اشغالگر متفقین به پست و مقام دولتی خود بازگشتند.

شوالیه های آهنین هیتلر

(قسمت اول)



تایگر ۲ یا کینگ تایگر، بزرگترین تانکی نبود که صنایع تانک سازی آلمان نازی به بهره برداری رساند. زمان، هزینه و مواد پر ارزشی بر روی ساخت تانکهای سوپر سنگینی با ابعاد غول آسا به کار گرفته شد.

تانک سوپر سنگین "ماوس" بزرگترین خودروی زرهی کاملاً تحقق یافته ای است که در طی جنگ جهانی دوم توسط آلمان ها ساخته شد.

ماوس با وزنی معادل ۱۸۸ تن (برابر با ۴ تانک تایگر)، غولی بود که ساخته شد اما زمان نیافت که پیشرفت کند. دکتر فردیناند پورشه انگیزه ساخت نخستین نمونه این تانک ها یعنی ماوس ۱۸۸ تنی بود، در حالی که دومین پیش نمونه این تانک در حال ساخته شدن بود. ارتش آلمان از "E-100" ۱۴۰ تنی به عنوان طرح رقابتی، پشتیبانی می کرد. پورشه موافقت پیشوا را برای پروژه خود اخذ کرد در حالی که هیچ یک از طرح هایش برای تولید انتخاب نشده بود. به این طریق پیشوا احتمالاً تاوان شکست های گذشته پورشه را می داد و این پروژه او را از سایر پروژه ها دور نگاه می داشت. حتی ساخت یک تانک بزرگتر به نام "رت" نیز مد نظر بود اما در همان مرحله اول طرح لغو شد. این تانک دو توپ ۲۸۰ میلیمتری (همان توپی که در کشتی های جنگی شارنهورست و گنیزینیو به کار می رفت)، یک توپ ۱۲۸ میلیمتری، هشت توپ ضد هوایی ۲۰ میلیمتری و دو تیربار ۱۵ میلیمتری موزر حمل می کرد (که به نام رزمنو زمینی یا P-1000 نیز شناخته می شد). ماوس در برابر رت همانند اسمش جلوه می نمود. قرار بود رت یک ماشین مهیب باشد تا مقیاس و منظره آن ذهن ها را حیران کند. طول آن ۳۵ متر و ارتفاع ۱۱ متر بوده است.

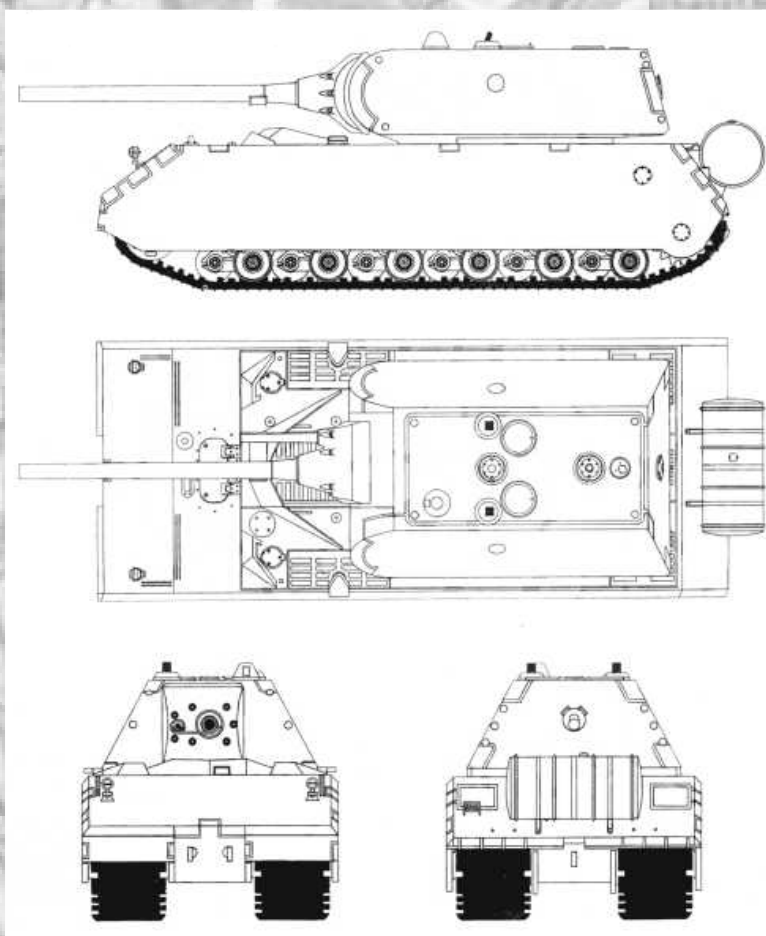


ایده ساخت و توسعه تانک سوپر سنگین در اوایل سال ۱۹۴۱ آغاز شد، هنگامی که شرکت کروپ (دکتر مولر) مطالعات خود را در مورد تانک سوپر روسی آغاز کرد. در اوایل سال ۱۹۴۲ شرکت کروپ طرح

تانک "لوو"، طرح دکتر کروپ

تانکهای "تایگر ماوس" و "لوو" را ارائه کرد. اما در ۶ مارس ۱۹۴۲ دستور طراحی یک تانک سنگین تر داده شد. "لوو" هرگز به مرحله پیش نمونه هم نرسید اما راه را برای توسعه جانشینان خود هموار کرد. در ۲۲ مارس ۱۹۴۲ پورشه قرار دادی را برای ساخت تانک ۱۰۰ تنی "پورشه تیپ ۲۰۵" دریافت کرد. پیشوا و پورشه مباحثاتی درباره این خودرو زرهی باهم داشتند که پیشوا متقاعد شد که این خودرو سنگین همانند یک تانک عمل نخواهد کرد. بنابراین ماوس به عنوان یک دژ سنگین متحرک دگرگون شد، این به خاطر این بود که اولویت های پیشوا برای یک تانک این بود: "جنگ افزارهای سنگین - سرعت بالا - زره مستحکم و ضخیم".

از تحرک در مباحثات چیزی به میان نیامده بود! در ۱۵ آوریل مشخص شد که تانک ۱۰۰ تنی جدید باید دست کم بتواند ۱۰۰ گلوله مهمات را با خود حمل کند. قرار بود که "پورشه تیپ ۲۰۵" توسط پروفیسور فردیناند پورشه و دکتر مولر (کروپ)، بنا به درخواست مستقیم شخص پیشوا در تاریخ مه ۱۹۴۲ ساخته شود. وی درخواست کرده بود که تانک



ابر سنگین "فنا ناپذیر" با توپهای کارآمد مجهز شو کار تولید آغاز شد و نقشه ها بر روی میز مهندسین قرار گرفت. ساخت بدنه، برجک و جنگ افزارها به شرکت کروپ داده شد در حالی که آلکت مسئول مونتاژ این قطعات بود. نخستین مشخصه ها خواستار این بود که جنگ افزار از توپ ۱۵۰ میلیمتری و تیربار سنگین ۲۰ میلیمتری MG-151 تشکیل شده باشد، در حالی که استفاده از توپ ۱۲۸ میلیمتری نیز مد نظر بود. گفته می شد که پیش نمونه باید قبل از بهار ۱۹۴۳ عملیاتی شده باشد. در ۲۳ ژون ۱۹۴۲ پورشه طرح های بهبود یافته "پورشه تیپ ۲۰۵" را مجهز به برجکی با توپ های ۱۵۰ میلیمتری و ۱۰۵ میلیمتری را ارائه کرد. پورشه به پیشوا قول داد که نخستین پیش نمونه در مه ۱۹۴۳ آماده شده باشد. در دسامبر ۱۹۴۲ جنگ افزارهای

۱۵۰ میلیمتری، توپ دریایی ۱۲۷ میلیمتری، توپ ضد هوایی ۱۲۸ میلیمتری و بلندترین نمونه توپ ۱۲۸ میلیمتری بررسی شدند و مجددا اظهار شد که نخستین خودرو در تابستان ۱۹۴۳ آماده می شود و به دنبال آن ۵ دستگاه تانک نیز تولید شود. نخستین نام های رسمی برای "پورشه تیپ ۲۰۵" ابتدا در آوریل ۱۹۴۲ "ماموت"، در دسامبر ۱۹۴۲ موشن (موش کوچک) و سپس در ژانویه ۱۹۴۳ ماوس (موش) استفاده شد. در ژانویه ۱۹۴۳ پیشوا تصمیم گرفت که تا موشن را با برجکی که با توپ های ۱۲۸ میلیمتری و ۷۵ میلیمتری بر روی آن نصب شده، مجهز کنند در حالی که قرار بود برجکی که مجهز به توپ ۱۵۰ میلیمتری یا توپ ۱۷۰ میلیمتری برای آینده طراحی شود.

مشخصات فضای ذخیره مهمات هرگز دستیابی نشد و بالعکس در تغییرات آتی کاهش یافت. ۱۰۰ گلوله ای که در اصل قرار بود برای توپ ۷۵ میلیمتری ذخیره شود، به ۵۵ گلوله کاهش یافت در حالی که به طور استاندارد باید هر توپ ۷۵ میلیمتری ۲۰۰ گلوله را به همراه داشته باشد. همه می پرسند که چرا به جای مهمات ۱۲۸ میلیمتری، اولویت تعداد بیشتر، به گلوله های کالیبر کوچک داده شده بود؟ از آنجایی که احتمال بسیار کمی وجود داشت که قبل از اینکه خودرو بتواند بارگیری کند ۲۰۰ گلوله لازم باشد، مقداری از این فضا باید به گلوله های ۱۲۸ میلیمتری داده میشد.

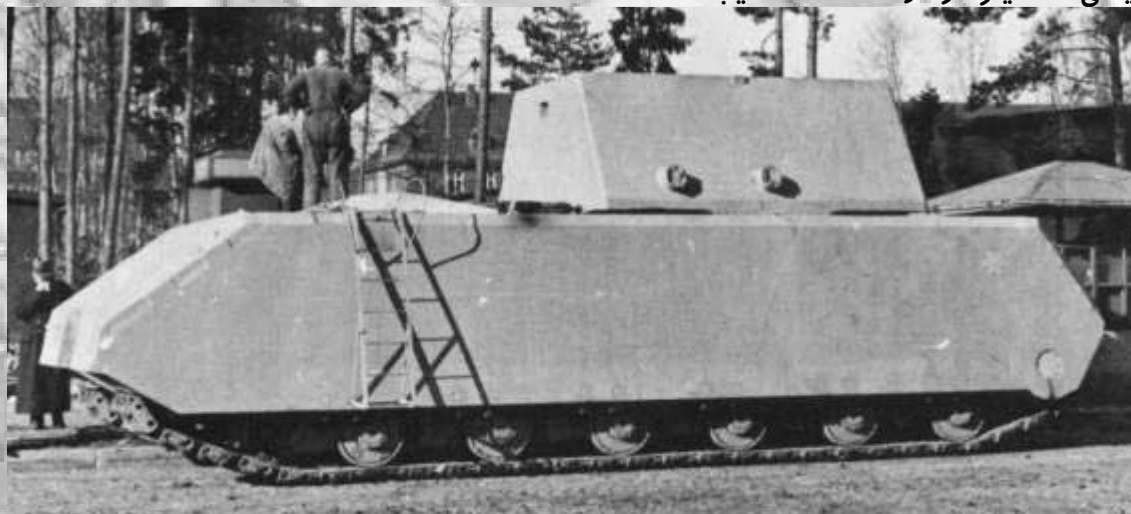
از این طرح ها یک هیولای ۱۸۸ تنی سربرآورد. در اول مه ۱۹۴۳، ماکت چوبی ماوس به پیشوا ارائه شد که وی با تولید آن موافقت کرد و دستور تولید یک سری ۱۵۰ تایی از آن را صادر نمود. در ۴ نوامبر ۱۹۴۳ قرار شد تا توسعه ماوس متوقف شود! و تنها یک دستگاه از آن، آن هم فقط برای آزمایش و ارزیابی کامل شود. در اکتبر ۱۹۴۳ سفارش ۱۵۰ تایی اصلی که توسط پیشوا صادر شده بود، لغو شد.



در ۲۴ دسامبر ۱۹۴۳ نخستین
پیش نمونه بدون برجک
توسط شرکت "آلکت"
تکمیل شد و یک برجک
ساختگی با همان وزن برجک
واقعی بر روی بدنه نصب شد.
در همان ماه آزمایشات
سنگین بر روی این خودرو آغاز
شد. در طی این آزمایشات،
ماوس به خاطر وزن فوق
العاده خود و میزان نیرو بر
وزن خود، به سختی حرکت

نمایش ماکت ماوس به پیشوا

میکرد. نیروی محرکه این خودرو یک موتور بنزین سوز "دایملر" با قدرت ۱۵۴۰ اسب بخار (قدرت این موتور در آن
زمان بالاترین حد خود بود) تامین می شد که متاسفانه نمی توانست جوابگوی این غول آهنی باشد و نتوانست به سرعت
از پیش تعیین شده یعنی ۲۰ کیلومتر در ساعت دست یابد.

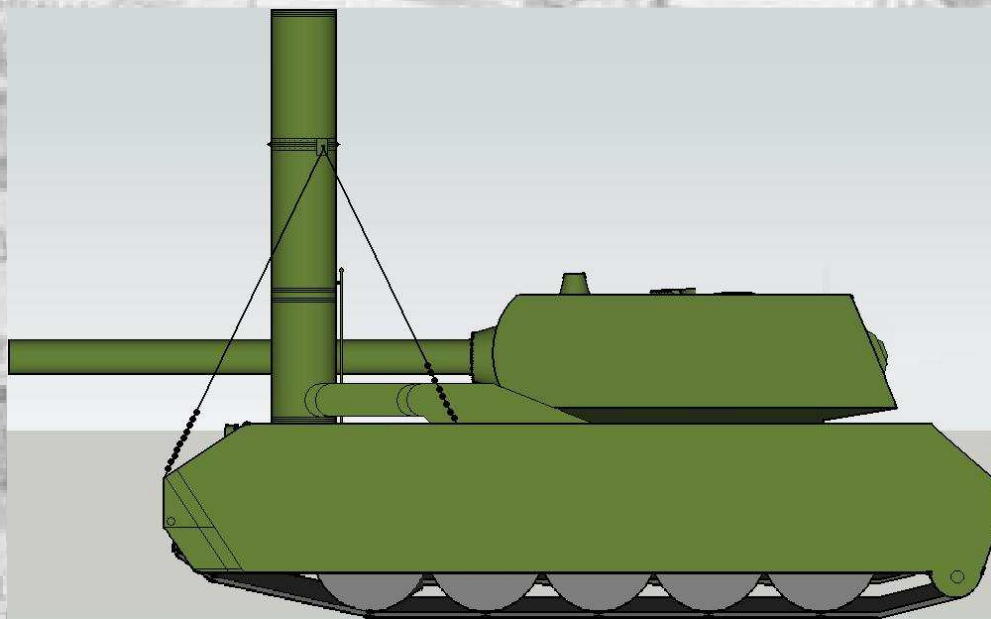


سرعت این
خودرو در
شرایط بهینه
(جاده) تنها به
۱۳ کیلومتر در
ساعت میرسید.
تنها مزیت این
خودرو به خاطر

بدنه ماوس، همواره با برجک ساختگی که وزنش با برجک اصلی برابر بود

مخزن سوخت
اضافی که در یک سیلندر بزرگ در خارج از تانک ذخیره میشد، دارای شعاع عملیاتی قابل قبولی بود. مشکل دیگری که
ناشی از وزن بود، این بود که هیچ پلی قادر به تحمل وزن این غول نبود. برای غلبه بر این مشکل، طراحان مجبور شدند تا
یک لوله برای ماوس فراهم کنند که با آن بتواند از کف رودخانه های عمیق رد شود. با این لوله، ماوس قادر می شد تا به
جای اینکه از روی پل ها گذر کند، همانند یک زیردریایی از داخل آب رد شود. اما برای آبهای عمیق تر نیز تدابیری
اندیشیده شد و آن هم اینکه با انتقال نیروی الکتریکی از یک تانک دیگر و با استفاده از تجهیزاتی ویژه به زیر آب رفته
و از کف رودخانه عبور کند. انتقال الکتریکی در نوع خود یک تجربه مهندسی با اهمیتی بود. این نوع انتقال نخستین بار
در سال ۱۹۴۳ بر روی نابودگر ضد تانک الفنت به کار گرفته شده بود و برخی از طراحان برجسته آلمانی آن را (در
صورت تکمیل) بهترین نوع انتقال جریان الکتریکی برای تانک های سنگین می دانستند.

در دسامبر ۱۹۴۳ ماوس با رنگ استتاری رنگ آمیزی شد و با ستاره های سرخ و داس و چکش نشانه گذاری شده و به
شکل یک خودروی غنیمتی روسی درآمد!



در مارس ۱۹۴۴ دومین پیش نمونه با نام "ماوس ۲" که در جزئیات با "ماوس ۱" تفاوت داشت، تولید شد. در ۹ آوریل ۱۹۴۴ شرکت کروپ برجک این تانک را تولید کرده و تحویل داد. این برجک بر روی "ماوس ۲" نصب و آزمایش شد. این برجک که به یک توپ ۱۲۸ میلیمتری و در سمت راست آن یک توپ ۷۵ میلیمتری و یک تیربار MG-34 مجهز شده بود، قدرت آتش مهیبی را برای ماوس فراهم ساخت. گلوله های توپ ماوس می توانستند همانند یک دیوار ژلآتینی بدنه هر تانک را از فاصله ۳/۵ کیلومتری سوراخ کرده و به راحتی از آن عبور کنند!

ماوس برای عبور از آبهایی با عمق ۴۵ فوت (۱۳/۷۰ متر) طراحی شده بود. برای انجام این کار، این خودرو ضد نفوذ آب شده بود و علاوه بر درزگیری دریچه ها و دهلیزها، به کمک تنظیم فشار هوا، یک خرطومی یا لوله استوانه ای غول آسا بر روی دریچه گریز بدنه و خرطومی های اضافه نیز بر روی دریچه های موتور نصب می شدند. این لوله به یک پلکان گریز مجهز بود و به سه بخش تقسیم شده بود (تعداد استفاده نسبت به عمق آب تغییر می کرد و اندازه آن طوری بود که بتواند در صورت نیاز به عنوان گذرگاه گریز خدمه استفاده شود). تانک ها قرار بود به صورت جفتی به کار گرفته شوند و در صورت عبور از رودخانه، یک ماوس در کنار رودخانه می ماند و درحالی که نیروی آن به موتور الکتریکی قطع شده و از موتور بنزینی خود استفاده میکرد، از طریق کابلی که به عقب آن متصل بود، نیروی موتور الکتریکی ماس گذر کننده را تامین می کرد.

برخی از قطعات همانند برد یاب بعدا تکمیل و بر روی برجک نصب شد. ماوس دارای هیچ سلاح ضد هوایی نبود و نمی توانست از حملات هوایی مصون بماند ولی در نظر داشتند که یک خودرو مجهز به توپ های ضد هوایی "فلاک پانزر" را به همراه داشته باشد. زره ماوس در قسمت های مختلف متغییر بود اما ضخامت آن حدودا به ۲۰۰ میلیمتر میرسید و این بدان معنا بود که هیچ یک از سلاح های متفقین قادر به نفوذ در زره ماوس نبودند، تنها معدودی از توپهای ضد تانک روسی می توانستند زره ماوس را سوراخ کنند.

در ۱۹ آگوست ۱۹۴۴ کروپ به پورشه اطلاع داد که دستور داده شده تا کار بیشتر بر روی پروژه ماوس متوقف و برجک های ساخته شده، اوراق شوند.

* سرنوشت

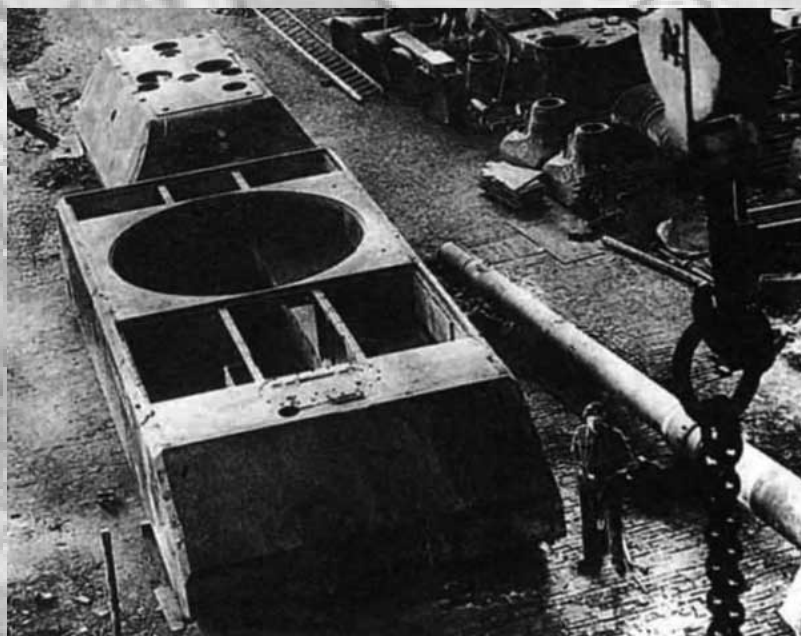
ماجرای تانک سوپر سنگین ماوس تنها چند سالی است که روشن شده است. با سقوط اتحاد جماهیر شوروی اطلاعات بیشتر و بیشتری راجع به طرف روسی جنگ جهانی دوم شروع به روشن شدن کرد. با این اطلاعات باید کتابهای تاریخ دوباره نگاشته شوند تا اطلاعات جدید را برای جهانیان روشن نمایند.

خط مشی غربی ها در مورد دو پیش نمونه ماوس این بود که هر دو در کارخانه "کامرزدورف" منفجر و نابود شده اند تا به دست نیروهای روسی نیفتند. اما با فروپاشی دیوار آهنین، آشکار شد که در موزه تانک شوروی ها در "کوینکا" یک تانک ماوس نگه داری میشود.



طبق گفته ای یک مرجع جدید هردو پیش نمونه ماوس در نیمه آخر ۱۹۴۴ پس از پایان مونتاژ نهایی برجک و شاسی برای طی مراحل آزمایش، وارد آزمونگاه های "بابلینگن" در "کامرزدورف" شدند. همچنانکه هردو تانک ماوس به تاسیسات آزمایشگاهی نزدیک می شدند، آنها برای

درگیری با نیروهای روسی که در آن نزدیکی بودند، فرستاده شدند. ماوس ها به "وانسدورف" (از جایی رد می شدند که اکنون بزرگراه ۹۶ است) نزدیک می شدند و در این هنگام نخستین ماوس به دلیل آسیب مکانیکی از کار افتاد و به دست ارتش سرخ افتاد. (آلمان ها قبل از عقب نشینی آن را به طور ناقص منفجر کردند). پیش نمونه دوم نیز در نزدیکی "زوسن" از کار افتاد. این تانک نیز به دست خدمه اش منفجر شد تا سالم به دست دشمن نیفتد. هردوی این تانکها موفق نشدند در هیچ نبردی قدرت خود را به نمایش بگذارند اما برخی منابع اظهار دارند که پیش نمونه دوم در دفاع از آزمونگاه وارد نبرد شد.



هنگامی که جنگ پایان یافت، یک برجک و بدنه که متعلق به پیش نمونه سوم ماوس بودند در کارخانه کروپ یافت شد. فرمانده نیروی زرهی و مکانیزه روسی دستور داد تا برجک و بدنه بر روی هم نصب شده و به مونتاژ نهایی برسد. روس ها از ۶ کامیون برای کشیدن برجک ۵۵ تنی و نصب آن بر روی بدنه سوخته استفاده کردند و برای آزمایشات بیشتر به شوروی فرستاده شد. این خودرو در ۴ می ۱۹۴۶ به آنجا رسید. و کار تحقیق و پژوهش مهندسی روسی بر روی این شاهکار مهندسان آلمان نازی آغاز شد.

بدنه نمونه سوم و برجک تقریباً تکمیل شده ماس در کارخانه کروپ در اسن پس از ورود متفقین

ماوس در ۱۹۵۱ مراحل آزمایشی را پشت سر گذاشت سپس به انبار موزه نیروی زرهی در "کوبینکا" (نزدیک مسکو) فرستاده شد و همکنون نیز در معرض نمایش عموم قرار دارد. به نظر می آید که به غنیمت گرفتن این خودرو زرهی تاثیر بر روی صنایع زرهی شوروی نداشته. مهندسان روسی تمرکز خود را بر روی محدودیت شدید اندازه و وزن ادامه دادند و تانکهای نسل بعدی شوروی همگی با الویت سبک بودن و سرعت بالا راهی میدان شدند.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**